

هویت ایرانی در متون ادبی - تاریخی عصر ایلخانی

* رضا زرین‌کمر

** مرتضی محسنی

E-mail: rezaza1986@yahoo.com

E-mail: mohseni@umz.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۶/۲۷

چکیده

حمله‌ی مغول به ایران از مهم‌ترین اتفاقات این سرزمین است. در پی این حمله هویت ایرانی به طور جدی تهدید شد؛ به طوری که عناصر اصلی هویت ایرانی آسیب دید و بعضی از آن از میان رفت. هویت ایرانی در پی این تهدید، به بازسازی خود پرداخت و کوشید از زیر فشار و تهدید مغولان نجات یابد؛ نویسندگان متون ادبی - تاریخی آن دوران بخشی از این کار را انجام دادند. متون ادبی - تاریخی عصر ایلخانی علاوه بر آن‌که منابع دست اول تاریخی آن روزگار هستند، و ارزش ادبی قابل توجهی دارند، تأثیر مهمی در بازسازی هویت ایرانی داشتند؛ چنان‌که ایلخانان پس از مدتی هویت ایرانی را تقویت و پیران‌گری‌های گذشته را جبران کردند.

در این نوشتار براساس چهار مؤلفه‌ی مهم هویت ایرانی در آن دوران از جمله: آثار تمدنی، پادشاهی، دین اسلام و زبان و ادب فارسی، تأثیر مخرب حمله‌ی مغول بر هویت ایرانی بررسی و سپس تأثیر مثبت این مؤلفه‌ها بر هویت ایرانی در این متون واکاوی می‌شود. یافته پژوهش ناظر بر این است که این متون از طریق مؤلفه‌های چهارگانه، در احیای هویت ایرانی مؤثر بوده‌اند.

کلید واژه‌ها: هویت ملی، احیای هویت ایرانی، دوره‌ی ایلخانی، عظام‌لک جوینی، رشیدالدین فضل‌الله.

* دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران، نویسنده‌ی مسئول

** دانشیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران

مقدمه

در دولت ایلخانی بخش ناچیزی از ضایعات و آسیب‌های حمله‌ی مغول جبران شد؛ علم و دانش، اندکی ترقی کرد و دانشمندان قدری عزیز شمرده شدند. یکی از شاخص‌ترین نمودهای فرهنگ در دوره‌ی ایلخانی، رواج تاریخ‌نویسی است. مغولان که تا پیش از ظهور چنگیز، کتابت نداشتند و حتی سن خود را نمی‌دانستند (هال، ۱۳۹۲: ۲۷)، در دوره‌ی ایلخانی حامیان پیگیر تاریخ‌نویسی شدند؛ بسیاری از شاهکارهای تاریخ‌نگاری فارسی در دوره‌ی حکومت آنان تألیف شد.

تاریخ‌نگاری در دوران اسلامی اهمیتی بسیار داشت. پیش از دوره‌ی ایلخانی، تاریخ‌نگاران مسلمان تحت تأثیر خدای‌نامه‌های ساسانی، آثار تاریخی شاخصی پدید آوردند؛ مانند محمد بن جریر طبری مؤلف «تاریخ الرسل و الملوک» معروف به تاریخ طبری در قرن سوم، مطهر بن طاهر مقدّسی، مؤلف «البداء و التاریخ» در قرن چهارم و محمد بن عبدالجبار عتبی مؤلف «تاریخ یمینی» آثار تاریخی ارزشمندی به زبان عربی تألیف کرده بودند. در زبان فارسی نیز آثار تاریخی مهمی مانند «تاریخ بیهقی» نوشته‌ی ابوالفضل بیهقی در قرن پنجم و «راحة الصدور» توسط راوندی در آغاز قرن هفتم نوشته شده بود. حکایتی در طبقات ناصری آمده است (مهنج‌سراج، ۱۳۹۱: ۵۶۲) که آن را نشانه‌ی نگرش مثبت چنگیزخان به تاریخ دانسته‌اند (شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۹۳). در دوره‌ی ایلخانی توجه به تاریخ‌نگاری اهمیتی بسیار پیدا کرد و گاهی ایلخان شخصاً پیگیر نگارش آثار می‌شدند. تقریباً تمامی مؤلفان بزرگ عصر ایلخانی، مورد توجه و از دست‌اندرکاران حکومت بودند. شاید بزرگ‌ترین مورخ این دوران خواجه رشیدالدین فضل‌الله است که وزیر اعظم سه ایلخان مغول بود.

آثار تاریخی این دوران از اهمیت ادبی بسیاری برخوردار هستند، این آثار از نظر سبک‌شناسی ادبی به دو گونه‌ی زبانی تقسیم می‌شوند؛ بعضی راه نثر فنی و متکلفانه را ادامه می‌دهند، مانند تاریخ جهان‌گشای جوینی که نثری فنی دارد و تاریخ و صاف که نمونه‌ی افراطی نثر مصنوع و متکلفانه است؛ بعضی هم در مسیر ساده‌نویسی حرکت می‌کنند که شیوه‌ی خواجه رشیدالدین فضل‌الله و مقلدان او است. البته تاریخ‌نگاری در این عصر محدود به مرزهای دولت ایلخانی نیست؛ چنان‌که «الکامل فی التاریخ» اثر عزالدین ابن اثیر و «سیرت جلال‌الدین» اثر شهاب‌الدین نسوی به زبان عربی و «طبقات ناصری» از مهنج‌سراج جوزجانی به زبان فارسی در این دوران و خارج از مرزهای تسلط دولت ایلخانی نوشته شدند.

روش تحقیق

روش این پژوهش کیفی از نوع تحلیل محتوا است. در اطلاعات مورد نظر از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی فارسی و انگلیسی گردآوری و جمع‌آوری اطلاعات از طریق فیش‌برداری انجام می‌گیرد. اطلاعات به‌دست‌آمده از فیش‌ها نقد و بررسی می‌شوند و پس از تهیه و بررسی منابع مختلف اطلاعات به‌دست آمده، فیش‌برداری و براساس درجه‌ی اهمیت مطالب و مرتبط بودن آنها با موضوع مقاله تجزیه و تحلیل می‌شوند.

پیشینه‌ی پژوهش

درباره‌ی هویت ایرانی در عصر ایلخانی مطالعاتی انجام شده که بعضی از آنها با موضوع پژوهش مرتبط است. به‌عنوان مثال مقاله‌ی «نمودهای برجسته‌ی هویت ایرانی در تاریخ جهان‌گشای جوینی» (علیجانی و بزرگ‌بیگدلی، ۱۳۳۸) به کاوش عناصر هویت ملی ایرانی در تاریخ جهان‌گشا پرداخته است. هم‌چنین مقاله‌ی «دستاورد حافظان فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی در دوره‌ی ایلخانی» (محسنی و انوش‌فیاض، ۱۳۹۲) به بررسی تلاش‌های فرهنگی خواجه نصیرالدین طوسی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله در تقویت هویت ایرانی در عهد حکومت مغولان می‌پردازد. مقاله‌ی «انگاره‌های هویت ایرانی در بینش تاریخ‌نگاران‌هی بناکتی» نیز با طرح شاخصه‌هایی به احیای هویت ایرانی در این متن ادبی - تاریخی نظر دارد. پژوهشی که نقش گفتمانی چند اثر ادبی - تاریخی را مد نظر قرار دهد، یافت نشد.

پرسش‌های پژوهش

چالش‌های عمده‌ی هویت ایرانی در دوره‌ی مغول چه بود؟
متون ادبی - تاریخی چگونه بر تقویت هویت ملی در دوران ایلخانی مؤثر بودند؟

چارچوب مفهومی

گرچه نظریه‌های هویت معمولاً متعلق به دوران معاصر هستند، اما مفهوم دیرین هویت، همواره با اهمیت و اساسی بوده است. در پرتو این نظریات جدید می‌توان رویکردهای پیشین به هویت را بازخوانی کرد و پیچیدگی‌ها و اهمیت آن را بهتر شناخت.

۱- هویت

هویت، پاسخ به پرسش «کیستی» است. جست‌وجوی این کیستی - هویت‌یابی - نیاز همیشگی آدمی است. ما برای زندگی نیازمند شناخت هویت خویش هستیم. «کلمه‌ی

هویت از ریشه‌ی آیدم (Idem) در زبان لاتین می‌آید. ریشه‌ی مورد نظر دو معنی مرتبط و تقریباً متضاد دارد. از یک طرف به شباهت و از سوی دیگر به تمایز و تفاوت اشاره دارد. از این منظر هویت نیز سویه‌ای دوگانه می‌یابد. هم بر شباهت تأکید دارد و هم بر تفاوت» (جنکینز، ۲۰۰۸: ۱۷).

به‌طور کلی عوامل سازنده‌ی هویت به دو دسته‌ی ذهنی و عینی تقسیم می‌شوند: عناصر عینی مانند مرز سیاسی و مشخصات فردی و عناصر ذهنی، مانند باورها و عوامل فرهنگی (معینی‌علمداری، ۱۳۸۳: ۲۷). این عوامل بی‌شمار شاید با هم سازگار نباشند؛ اما ترکیب یکپارچه‌ای از هویت ما را می‌سازند؛ در واقع این شاخص‌ها در کنار یکدیگر کار می‌کنند و هیچ یک به تنهایی هویت ما نیستند. فهم این شاخص‌ها نیز نسبی و وابسته به بافت است (معلوف، ۱۳۸۱: ۲۳).

هویت، مفهومی ترکیبی و سیال است. آنچه هویت ما را می‌سازد مجموعه‌ای متشکل از افکار، تجربیات، دانسته‌ها، داشته‌ها، پیشینه، آرمان‌ها، باورها و بسیاری از این دست است. این عوامل نیز مانا نیستند و ممکن است ناهمگون و متزاحم باشند. از این رو هویت همواره در حال تغییر است و این تغییر، شناختن آن را دشوارتر می‌کند. براساس شاخصه‌های هویت، می‌توان سطوح مختلفی را برای آن تعریف کرد. معروف‌ترین این سطوح، هویت فردی و هویت جمعی هستند. ما در عین حال که هویت فردی خود را داریم، با «دیگران» در هویت‌های جمعی شریک هستیم. ما برای شناخت هویت خود ناگزیر از شناخت «دیگری» هستیم؛ «دیگری» کسی است که چون ما نمی‌اندیشد و شاخصه‌های هویتی متفاوتی از ما دارد. ما به ازای هر شاخصه‌ی هویتی با شماری از «دیگران» هم هویت و از بسیاری از آنان دور می‌شویم. مهم‌ترین گره در هویت‌یابی، تمایز میان «خود» و «دیگری» است (فرهادپور و میلانی، ۱۳۸۴: ۱۰۳). در واقع ما همواره هویت خود را در شناخت مرزهای خود با «دیگری» کشف می‌کنیم و می‌شناسیم؛ این مرزها نیز وابسته به بافت و شرایط، پرننگ، کم‌رنگ و یا جابه‌جا می‌شوند:

«هویت‌ها همواره ناخالص، سیال، گذرا، آمیخته، ناتمام و در حال بازسازی هستند و به واسطه‌ی آنچه در قالب «غیر» {دیگری} تصور می‌شود، تعیین می‌شوند و تشخیص می‌یابند» (بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۳).

تمایز خود و «دیگری» در سطح هویت جمعی نیز تعیین‌کننده و اساسی است: «معنی و درکی که افراد در گروه از خود دارند، منشأ ساختن هویت‌های اجتماعی است»

(آزادارمکی، ۱۳۸۶: ۱۳۲). ما براساس مرزبندی میان «من و دیگری» هویت فردی خود را می‌شناسیم و با مرزبندی مشابهی میان «ما و دیگران» هویت‌های جمعی را سامان‌می‌بخشیم.

۲- هویت ملی

هویت ملی، نوعی خاص و بسیار با اهمیت از هویت جمعی است. هویت ملی به تعریف دقیق، مربوط به دوران فروپاشی نظام‌های امت‌گرا و امپراطوری‌های بزرگ است. در این دوران ملت‌های جدید سربرآوردند و هویت ملی بازتعریف شد (بیگدلی، ۱۳۸۳: ۱۷۴). گرچه این دریافت مدرن از هویت ملی مورد قبول است، نافی وجود احساسی مشابه در دوران پیشامدرن نیست. انسان در گذشته نیز دریافتی مشابه دریافت امروزی از هویت ملی داشت (قادری، ۱۳۸۳: ۷۲).

در نگاه تاریخی به هویت ملی، بعضی از مفهوم «ملت‌های تاریخی» یاد می‌کنند، این ملت‌ها حائز حسی شبیه هویت ملی هستند که به آن «خُلق و خوی ملی یا کاراکتر ملی» می‌گویند (اشرف، ۱۳۸۳: ۱۳۳). به‌عنوان مثال ایرانیان به‌عنوان ملتی تاریخی، از دوره‌ی ساسانی «هویت ایرانی» داشته‌اند، البته «میان مفهوم تاریخی «هویت ایرانی» و مفهوم تازه‌ی «هویت ملی ایرانی» تشابه و تمایز است» (اشرف، ۱۳۸۳: ۱۴۵).

هویت ملی نیز از شاخصه‌های متعدد عینی و ذهنی تشکیل می‌شود؛ این شاخصه‌ها نیز سیال، بافتی و متغیرند. به‌عنوان مثال مرز جغرافیایی و وحدت ذیل سلسله‌ای پادشاهی از عناصر عینی هویت ملی و مذهب، تاریخ، اسطوره و زبان مشترک از شاخصه‌های ذهنی هویت ملی هستند. در هویت ملی خصوصاً در دوران قدیم که مرزها سیال و ناپایدار بودند، اهمیت شاخصه‌های ذهنی بسیار زیاد بود؛ از این‌رو «هویت ملی تا حدود زیادی جنبه‌ی روانی و ذهنی دارد، نمی‌توان نقش ذهنیت را در تکوین و تداوم ملت‌ها نادیده گرفت» (معینی‌علمداری، ۱۳۸۳: ۲۸). برتری ویژگی‌های ذهنی در هویت ایرانی که مرزها و پادشاهان آن همواره در حال تغییر بودند، بسیار است، چنان‌که گفته‌اند: «ایرانیت بیشتر یک فرهنگ است تا نژاد» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۸۶: ۵۲).

به‌طورکلی هویت مفهومی فرهنگی - سیاسی است که زیربنایی فرهنگی و روبنایی سیاسی دارد. سیاسی‌ترین سطح هویت - هویت ملی - نیز دارای ساختی فرهنگی دارد. «صورت ایدئولوژیک هویت ملی، پوست است و هویت فرهنگی مغز. اولی مرامی سیاسی و دومی ذات و جوهر؛ همچون ظاهر و باطن. هویت ملی اکثراً چون ابزاری برای تحکیم وحدت سیاسی به کار می‌رود؛ ولی هویت فرهنگی رکن رکین و مایه‌ی قوام و دوام ملت است و ناگفته پیداست که ثبات شایانی دارد» (ستاری، ۱۳۸۳: ۱۰۹).

مدل نظری

رفتار مغولان پس از فتح ایران، بیش از هر زمان دیگر، هویت ایرانی را تهدید می‌کرد. تهدید هویت ایرانی هم شامل شاخصه‌های عینی و هم شاخصه‌های ذهنی می‌شد. در ادامه براساس مدلی معین، رفتار هویت‌ستیزانه‌ی مغولان در قبال این شاخصه‌ها بررسی می‌شود:

۱- **شاخصه‌های عینی:** این شاخصه‌ها در حمله‌ی مغول آسیب جدی دید و گاه به کلی از میان رفت. ویرانی آثار تمدنی و نظام پادشاهی از جمله مصادیق آن است.

۱-۱- **ویرانی آثار تمدن:** مغولان صحرانشین زندگی کوچ‌نشینی را بخشی از آرمان جهانی مغولی می‌دانستند (استریث‌گات، ۱۳۸۸: ۳۰)، آنان چنان با شهرنشینی بیگانه بودند که تا زمان چنگیزخان امپراطوری مغول پایتختی نداشت و بر پشت زین و در درون خیمه اداره می‌شد.

در اثر وحشی‌گری مغولان در ایران جمعیت بسیاری کشته، شمار زیادی آواره و ناچار به ترک سرزمین‌شان شدند و شهرهای بسیاری ویران شد. این رفتار موجبات برهم خوردن و ویران کردن ارتباط بسیاری از ایرانیان با سرزمین خویش را فراهم کرد. مغولان شهرهای بسیاری چون طالقان و بامیان را به‌طورکلی نابود کردند. در اثر حمله‌ی مغول، مرز جغرافیایی به‌عنوان یک شاخصه‌ی مهم عینی هویت ملی آسیب بسیار دید و گاه از میان رفت.

۲-۱- **نابودی پادشاهی:** از شاخصه‌های عینی مهم هویت ملی در روزگار گذشته، اتحاد ذیل حکومت پادشاهی واحد بود. این سنت از دوران پیش از اسلام در میان ایرانیان وجود داشت. سلاطین خوارزم‌شاهی ایرانی‌نژاد نبودند. سلطان محمد خود را «مردی ترک» می‌نامید (نسوی، ۱۳۸۴: ۲۱) و جلال‌الدین را «ترک‌شکل و ترک‌گوی» خوانده‌اند (نسوی، ۱۳۸۴: ۲۸۱). با این حال قدمت صد ساله‌ی خوارزم‌شاهیان و اتصال آنان به سلسله‌های پیشین تا حدی میان مردم و آنان پیوند ایجاد می‌کرد. گرچه خوارزم‌شاهیان با زور شمشیر جانشین سلجوقیان شدند، پادشاهی چون قطب‌الدین محمد خود را سنجر می‌نامید و به سلطان بزرگ سلجوقی ابراز علاقه می‌کرد (بارتولد، ۱۳۵۲: ۷۵۹). آنان می‌کوشیدند سلسله‌ی خود را با گذشته پیوند زنند. علاوه بر این مسلمان بودن خوارزم‌شاهیان و جنگ‌های مکرر آنان با کافران ترکستان، وجهه‌ای دینی به این حکومت می‌داد.

از نظر روانی، وراثتی بودن سلطان برای او اصالت و حق می‌آورد و قدرت او را تا حدی مشروع می‌نمایاند (راسل، ۱۳۹۰: ۱۰۰). این باور در جامعه‌ی دوران ایلخانی نیز

وجود داشت؛ چنان‌که غازان برای توجیه مشروعیت او در جنگ با سلطان ممالیک مصر، بر تبار سلطنتی خود و بی‌اصالتی امیر مصری تأکید می‌کنند (بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۶۲). شاید از این‌رو است که تاریخ‌نگاران عصر مغول برای خوارزم‌شاهیان ارزشی بیش از مغولان قایلند (علیجانی و بزرگ‌بیگدلی، ۱۳۹۲: ۶۱). مغولان با نابود کردن خوارزم‌شاهیان و قتل‌عام آنان این شاخصه‌ی بارز هویت عینی ایرانی را نیز از میان بردند.

۲- شاخصه‌های ذهنی: شاخصه‌های ذهنی با توجه به اهمیت بنیادین در هویت ملی، بیش‌تر از سوی مغولان تهدید شدند. دو شاخصه‌ی بسیار مهم ذهنی هویت ایرانی که از سوی مغولان تهدید شدید شدند، عبارتند از:

۱-۲- دین اسلام: با فتح بغداد به دست هولاکو (۶۵۶ هـ.ق) برای نخستین‌بار رهبری دینی جهان اسلام از میان رفت. این اتفاق برای مردم مسلمان آن روزگار ضایعه‌ای بزرگ بود. گرچه خلافت عباسی از زمان تسلط آل‌بویه قدرت خود را از دست داده و از زمان سیادت سلجوقیان بازهم ضعیف‌تر شده بود، حتی دو سلطان خوارزم‌شاهی پیش از حمله‌ی مغول نیز سر‌عناد و ستیز با بغداد داشتند، اما رهبری اسمی خلفای عباسی به مدت ۵۲۴ سال پابرجا بود. در حمله‌ی هولاکو، شهر خلفا، تاراج شد، خاندان خلافت به زاری‌زار کشته شدند، حرم خلیفه به دست دشمن افتاد و سلسله‌ی عباسی از میان رفت؛ خاصه به دست دشمنی که مسلمان نبود. بی‌دینان مغول مرکزیت دینی عباسیان را نابود کردند و حتی در دوره‌های بعدی آداب بودایی و مسیحی را در ایران رواج دادند؛ چنان‌که برخی حمله‌ی هولاکو را به بغداد «جنگ مذهبی» دانسته‌اند (بیانی، ۱۳۹۱: ۹۸). می‌توان گفت که دین اسلام بیش از همه‌ی شاخصه‌های هویت ایرانی تهدید شد.

۲-۲- زبان و ادب فارسی: زبان از مهم‌ترین شاخصه‌های هویت ملی است. در هویت ایرانی علی‌رغم تنوع قومی، زبان همواره اهمیتی اساسی داشت (سیدامامی، ۱۳۸۳: ۱۸۱). زبان، تنها وسیله‌ی ارتباط نیست، بلکه بستری برای انتقال هویت‌های فرهنگی نیز شمرده می‌شود؛ چنان‌که هویت ایرانی در دوران اسلامی با زبان ذری و اسطوره‌ها به‌عنوان «سند اصالت و انگیزه‌ی ادامه‌ی حیات ملت ایران» پیوندی محکم داشت (تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۴۲).

در زمان مغول کوشش‌هایی برای رواج زبان و خط اویغوری در ایران شکل گرفت؛ جوینی از روی کار آمدن قومی می‌گوید که «زبان و خط اویغوری را فضل و هنر تمام شناسند» (جوینی، ۱۳۸۵: ۴). با ورود مغولان اصطلاحات بسیاری از زبان آنان رایج شد و شمار زیادی از آن لغات در کتاب‌های فارسی‌نویسان فاضل نیز آمده است (صفا،

۱۳۸۹: ۶۹). کانون‌های ادب و فرهنگ نیز در ایران به‌ویژه حوزه‌ی مهم فرهنگی خراسان و ماوراءالنهر از میان رفت. هر جا که اثر مغولان است، تا چند دهه پس از حمله‌ی چنگیز، نشانی از ادب فارسی نمی‌بینیم.

واکنش هویت ایرانی به تهدید مغول

مجموع این عوامل تهدیدی جدی برای هویت ایرانی به شمار می‌رفت. هویت معمولاً تا زمانی که تهدید و تحریک نشود، خاصیت متکثر خود را حفظ می‌کند، اما به محض تحریک و تهدید واکنش نشان می‌دهد (معلوف، ۱۳۸۱: ۱۷). هویت ایرانی نیز در برابر طوفان سهمگینی که در پی برکندن بنیادش بود، واکنش نشان داد.

واکنش ایرانیان به دولت ایلخانی بیش‌تر واکنشی نرم بود. دانشمندان و ادیبان بزرگ ایرانی وارد دستگاه ایلخانی شدند تا «در مقام سازش پایه‌های تمدن ایرانی - اسلامی را از فروریختن نجات دهند» (محسنی و فیاض انوش، ۱۳۹۲: ۲۰). هویت فرهنگی ایرانی از طریق فرهنگی با ایلخانان مواجه شد و توانست به آرامی رفتار آنان را عوض کند. این واکنش چنان مؤثر بود که ایلخانان مغول پس از چندی، تخریب‌گری هویت ایرانی را کنار گذاشتند و حتی حامی و مدافع آن شدند. ایلخانان - خاصه از زمان غازان به بعد (۶۹۴-۷۳۶ هـ.ق) - الگوهای حکومت مغولی را کنار گذاشتند و به جای آن آداب پادشاهی ایرانی را پذیرفتند. در واقع پس از غازان خان، غلبه‌ی عنصر مغول پایان یافت (بیانی، ۱۳۹۱: ۲۱۵) و ایلخانان حامی هویت ایرانی شدند. غازان خان قوانین مترقی وضع کرد (رجبی، ۱۳۹۰: ۲۲۶) و کوشید تا بخشی از ویرانی‌های عصر پدرانیش را جبران کند. این روند در زمان اولجایتو و ابوسعید نیز ادامه یافت. بخشی از بار سنگین احیای هویت ایرانی در آن دوران، بر دوش متون ادبی - تاریخی بود.

یافته‌های تحقیق

در این بخش ابتدا متون مهم تاریخی - ادبی عصر ایلخانی معرفی و سپس تأثیر آنان در احیای هویت ایرانی بررسی می‌شود. متون منتخب، آثار دست اول معاصر با ایلخانان هستند که به عصر مغول پرداخته و در درون مرزهای دولت ایلخانی نوشته شده‌اند.

۱- متون ادبی - تاریخی عصر ایلخانی

مغولان به جهت علاقه به تاریخ‌نگاری، حمایت‌های گسترده‌ی مادی و معنوی از

ایرانیان فاضل و بانفوذ دستگاه خود می‌کردند تا تاریخ را بنویسند. این متون که از یک سو خصلت ادبی و از سویی دیگر ماهیت تاریخی دارند، نقش مهمی در تقویت هویت ایرانی در دوره‌ی ایلخانی بازی کردند؛ این آثار به ترتیب تاریخ اتمام اثر به شرح ذیل هستند:

- ۱- تاریخ جهان‌گشای: نوشته‌ی عطاملک جوینی، از نزدیکان هولاکو خان و برادر صدر اعظم مقتدر دوران ایلخانی - شمس‌الدین جوینی - است. عطاملک، در دو مقطع حکومت بغداد را برعهده داشت و از چهره‌های مؤثر و نیرومند دستگاه مغول به شمار می‌رفت. تاریخ جهان‌گشا زبانی منشیانه و فنی دارد و در سال ۶۵۸ هـ ق نوشته شده است.
- ۲- جامع‌التواریخ اثر خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی از مهم‌ترین رجال دوران ایلخانی است. خواجه رشیدالدین در زمان سه ایلخان مغول عهده‌دار امر وزارت بود و تأثیر بسیاری در رویکردهای فرهنگی دولت ایلخانی خاصه در عهد غازان و اولجایتو گذاشت. جامع‌التواریخ با زبانی ساده نوشته شده است. نگارش این اثر به امر غازان خان آغاز شد و در زمان اولجایتو در سال ۷۱۰ هـ ق به پایان رسید.
- ۳- تاریخ بناکتی اثر فخرالدین بناکتی امیرالشعرا دربار ایلخانی در عصر غازان، اولجایتو و ابوسعید (صفا، ۱۳۹۱: ۲۵۲) نوشته شده است. این تاریخ خلاصه‌ای از جامع‌التواریخ به شمار می‌رود و در سال ۷۱۷ هـ ق به اتمام رسیده است.
- ۴- تاریخ وصاف اثر وصاف الحضرة شیرازی از نزدیکان خواجه رشیدالدین و غازان خان است. وصاف خود را پیرو عطاملک جوینی می‌دانست و تاریخش را در امتداد تاریخ جهان‌گشا نوشت (وصاف، ۱۳۳۸: ۵۵۸). تاریخ وصاف زبانی بسیار متکلف و مصنوع دارد و در سال ۶۲۸ هـ ق به پایان رسیده است.
- ۵- تاریخ گزیده اثر حمدالله مستوفی است. این اثر خلاصه‌ی آثار مهم پیشین به خصوص جامع‌التواریخ است. حمدالله از خانواده‌ای دیوانی در قزوین برآمد و در عهد رشیدالدین عهده‌دار امور مالیاتی بود. وی، پس از کشته شدن خواجه رشیدالدین به دستگاه فرزند او، خواجه غیاث‌الدین محمد، - وزیر ابوسعید - وارد شد و به خدمت در دولت ایلخانی ادامه داد. تاریخ گزیده با نثر مرسل نوشته شد و در سال ۷۳۰ هـ ق به پایان رسید.
- ۶- مجمع‌الانساب نوشته‌ی محمد شبانکاره‌ای است. این اثر نیز تاریخی عمومی است. شبانکاره‌ای تاریخش را در سال ۷۳۵ هـ ق به پایان برد؛ اما این اثر در خلال حوادثی چون درگذشت ابوسعید، انحلال ایلخانیان و قتل خواجه غیاث‌الدین محمد، از میان رفت. مجمع‌الانساب در سال ۷۴۳ هـ ق دوباره بازنویسی و تکمیل شد.

۲- هویت ایرانی در متون ادبی - تاریخی عصر ایلخانی

مؤلفان آثار ادبی - تاریخی به عنوان افرادی بانفوذ و مؤثر در دستگاه ایلخانی، کوشیدند تا در خلال تاریخ‌نویسی هویت تهدید شده‌ی ایرانی را برجسته و احیا کنند. بی‌شک تغییر رویکرد مغولان در مواجهه با هویت ایرانی تنها محصول این آثار نیست؛ اما متون ادبی - تاریخی این دوران، نشانه‌هایی آشکار و اسنادی قطعی برای این تغییر رویکرد مهم از سوی ایلخانان هستند.

۲-۱- **شاخصه‌های عینی:** جایگاه حکومتی تاریخ‌نگاران از دو جهت در تقویت شاخصه‌های عینی هویت مؤثر بود؛ نخست آن‌که آنان به علت نزدیکی با ایلخان و نفوذ بر او می‌توانستند بخشی از رفتارهای دولت را جهت دهند و دیگر آن‌که بعضی از آنان اختیارات اجرایی بسیار زیادی داشتند، و با نظر مساعد دولت ایلخانی بسیاری اقدامات مؤثر را رقم زدند:

۲-۱-۱- **بازسازی و آبادی ویرانی‌ها:** آثار ادبی - تاریخی عصر ایلخانی، به چند شیوه برای احیای آثار تمدنی ایران کوشیده‌اند. این آثار با بیان جنایات و ویران‌گری مغولان، هویت ایرانی را تحریک، و ایلخانان را به بازسازی خرابی‌ها تشویق و از کوشش‌های دولت ایلخانی در عمارت و آبادانی تقدیر کردند.

هرچه از ویران‌گری مغولان در ایران می‌دانیم، برآمده از متون تاریخی - ادبی است. تاریخ جهان‌گشا از نابودی کامل بعضی شهرهای ایران می‌گوید؛ بامیان کاملاً ویران شد و تا زمان زندگی مؤلف (۴۰ سال بعد از ویرانی) کسی در آنجا زندگی نمی‌کرد (جوینی، ۱۳۸۵: ۱۱۰)، مغولان در مرو که شهری بزرگ و آباد بود بیش از یک میلیون و سیصد هزار تن را کشتند (جوینی، ۱۳۸۵: ۱۲۰) و «در شهر و رستاق صد کس نمانده بود» (جوینی، ۱۳۸۵: ۱۲۳) و در خوارزم چنان قتل‌عام شد که مؤلف «شمار کشتگان» را باورنکردنی می‌داند (جوینی، ۱۳۸۵: ۹۵). گزارش‌های این‌چنینی که بر ویرانی شهرها و کشته شدن مردمان حسرت می‌خورد، در آثار ادبی - تاریخی عصر ایلخانی بسیار است. آثار ادبی - تاریخی در تشویق ایلخانان به عمارت و آبادانی بسیار جدی و کوشا بوده‌اند. خواجه رشیدالدین فضل‌الله در گزارشی مبسوط از وضعیت آبادانی در عهد غازان خان می‌گوید: «هرگز ممالک خراب‌تر از آن‌که در این سال‌ها بوده نبوده و چندان خلق که {مغولان} کشته‌اند کس نکشته، از شهرها و دیه‌های خراب که خلق مشاهده می‌کنند، زیادت از آن است که حصر توان کرد و در این عهدها هرگز کسی در بند آباد کردن آن نبوده» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۱۱۰۴). سپس در بیان عمارات غازان

می گوید: «پدران تو خرابی کردند و تو آباد کنی، آنچه دیگران مرده گردانیدند تو زنده می کنی» (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۴: ۱۱۰۶).

جوینی نیز گرچه در عهد ایلخانان متأخر نمی زیست، در بیان عمارات دوره‌ی ایلخانی سخن گفته است. او در ذکر ویرانی ماوراءالنهر می گوید: «عمارت و رونق آن بقاع بعضی با قرار اصل رفته و بعضی نزدیک شده است. به خلاف خراسان و عراق» (جوینی، ۱۳۸۵: ۷۱). او از آبادانی نسبی سرزمین‌های ویران شده در عهد منکوقاآن می گوید: «بخارا اندکی روی به عمارت نهاد تا {منکو} قاآن کار بخارا را به مغناطیس عدل و رأفت جمع کرد و کار عمارت به حسن عنایت او روی به بالا نهاد، بلکه درجه‌ی اعلی پذیرفت» (جوینی، ۱۳۸۵: ۷۹).

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده می گوید: «اگتای بر جراحاتی که پدرش {چنگیزخان} کرده بود مرهم نهاد» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۸۳). او از رونق کار ایران در عهد پادشاهی غازان خان و وزارت خواجه رشید می گوید: «شهباز عدل و رأفت بال و پر بگسترد و بوم شوم جور و ظلم معدوم گشت» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۶۰۴). روند عمران و آبادانی عصر ایلخانی در گزارش ادبی - تاریخی حمدالله مستوفی از عصر اولجایتو نیز مشهود است: «چون اولجایتو سلطان به عمارت مایل بود ارکان دولت در آن سعی نمودند و اندکی زمانی شهری چون سلطانیه ساختند» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۶۰۷).

وصاف الحضرة از آبادانی‌های عصر ایلخانی سخن می گوید، خاصه دوران اولجایتو و به شهرها، کارخانه‌ها و مدارس ساخته شده در آن دوران اشاره می کند (وصاف الحضرة، ۱۳۴۶: ۳۰۴).

شبانکاره‌ای از آبادانی‌های عهد اوگتای پس از ویران‌گری‌های چنگیزی می گوید: «هر ریشی که از چنگیزخان و لشکر او بر دل اهل جهان بود، او {اوگتای} به فرط عدل و جود بر جای هر یک مرهمی نهاد و تدارک آن همه خشونت به احسان و لطف خود کرد» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۴۷). در گزارش عهد کیوک خان نیز می گوید: «چون مملکت خللی تمام یافته بود او به دفع خلل و اصلاح آن مشغول شد» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۵۵). شبانکاره‌ای آبادانی‌های عصر غازان (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۶۹) و دوران اولجایتو (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۷۲) را برمی شمارد.

۲-۱-۲- پادشاهی ایرانی: مغولان نیروی متجاوز خارجی بودند که سلطنت ایران را از میان بردند. گرچه خوارزم‌شاهیان، سلجوقیان و غزنویان تبار ایرانی نداشتند، به هر حال پادشاهانی ایرانی به شمار می رفتند. متون ادبی - تاریخی عصر ایلخانی کوشیدند تا از

حاکمان مغول، پادشاهانی ایرانی بسازند. در این آثار از ایلخانان به‌عنوان پادشاه ایران نام برده شده است و کوشش‌هایی برای شبیه‌سازی حاکمان مغول با پادشاهان ایرانی پیش از اسلام شکل گرفته است. اوج این کوشش‌ها را از دوره‌ی غازان به بعد می‌بینیم.

جوینی بارها منکوقاآن را انوشیروان زمان می‌نامد (جوینی، ۱۳۸۵: ۱۸۱) و حتی با تشبیه تفضیل، قاآن را در عدل برتر از انوشیروان و در خرد برتر از فریدون می‌نهد؛ از آثار معدلت و جهان‌بانی خان می‌گوید که: «اخبار عدل نوشروانی در حدای آن مکتوم بود و آثار عقل فریدونی در ازای آن معدوم نمود» (جوینی، ۱۳۸۵: ۲). جوینی مجلس بزم کیوک خان را چون مجلس بزم انوشیروان تصویر می‌کند و مغنیان او را «باربد» می‌نامد (جوینی، ۱۳۸۵: ۱۹۱). در وصف عدالت اگتای نیز او را ادامه دهنده‌ی راه انوشیروان می‌خواند (جوینی، ۱۳۸۵: ۱۷۷).

رشیدالدین فضل‌الله این رشته را به زمان چنگیزخان می‌برد، او خان مغول را به اسطوره‌های ایرانی پیوند می‌دهد و درهم‌کوبنده‌ی پادشاهان «ضحاک سیرت» می‌داند (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۱۷). رشیدالدین، اگتای را به نوشین‌روان تشبیه می‌کند (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۵۰۲) و عهد غازان خان را «مغبوط و محسود ادوار عهد دارا، اردوان، افریدون و انوشیروان» می‌داند (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۱). هم‌چنین در وصف شکار غازان خان، ایلخان مغول را برای مردم، یادآور اسطوره‌ی ۱۵۰۰ ساله‌ی بهرام گور می‌خواند (بیانی، ۱۳۹۱: ۲۱۵). در ذکر ایلخان هولاکو، جامع‌التواریخ برای نخستین بار، امیری مغول را «شهنشاه ایران زمین» می‌نامد (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۱۸) و نشستن اولجایتو را بر تخت «نشستن جمشیدوار» بر اورنگ می‌گوید (بناکتی، ۱۳۴۸: ۴).

تاریخ گزیده در ذکر ارغون او را «پادشاه ایران» می‌خواند (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۹۲) و اباقاخان را در جنگ با مغولان خارج از ایران، شاه ایران می‌نامد (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۹۰-۵۹۲). مستوفی در روایت جنگ‌های عهد غازان خان با ممالیک مصر، نگاهی کاملاً ایرانی به غازان و لشکر او دارد. او از جنگ میان ایران و مصر نام می‌برد و ایلخانیان را کاملاً ایرانی تصویر می‌کند (مستوفی، ۱۳۶۴: ۶۰۵).

وصاف الحضرة در پیوند ایلخانیان با ایران، می‌گوید که غازان خان در «نوروز» برتخت نشست (وصاف، ۱۳۴۶: ۱۹۸) و در پادشاهی اولجایتو از آداب ایرانی چون تاج بر سر نهادن یاد می‌کند (وصاف، ۱۳۴۶: ۲۷۵). هم‌چنین در اصلاحات عهد غازانی، ممنوعیت استفاده‌ی کلاه مغولی توسط تازیگان را ذکر می‌کند (وصاف، ۱۳۶۴: ۲۰۸).

شبانکاره‌ای در بیان تاریخ هولاکو، او را «اصل سلاطین ایران زمین» می‌خواند و در وصف دوران غازان، از شبیه‌سازی او با اسطوره‌های ایرانی بهره می‌برد.

۲-۲- شاخصه‌های ذهنی: هویت ایرانی به علت خاصیت فرهنگی، بیشتر بر مؤلفه‌های ذهنی استوار بوده است. متون تاریخی - ادبی دوران ایلخانی نیز بیشتر در این حوزه کارکرد و اثرگذاری داشتند. دو شاخصه‌ی عمده که در این متون تقویت شدند، باور دینی ایرانیان به اسلام و ظرفیت‌های زبانی، ادبی و فرهنگ بودند.

۲-۱-۲- دین اسلام: یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های هویت ایرانی در قرون میانه دین اسلام بود. شاید مغولان به هیچ شاخصه‌ی هویت ایرانی به اندازه‌ی دین اسلام آسیب نزدند. مغولان به مقدسات اسلامی توهین کردند، پادشاهان مسلمان - که به‌طور طبیعی حامی دین اسلام بودند - دستگاه خلافت آنها را در هم کوبیدند. بدتر از آن، آن‌که در سرزمین‌های مسلمان آداب شمنی، بودایی و مسیحی را رواج دادند. این اسلام‌ستیزی به تحریک شدید هویت ایرانی انجامید؛ بیش‌ترین حجم هویت‌سازی در متون ادبی - تاریخی عهد ایلخانی به دین اسلام برمی‌گردد. تأکید بر شاخصه‌ی اسلامی در هویت ایرانی محدود به متون ادبی نیست و در نگارگری نیز مشهود است (صداقت و خورشیدی، ۱۳۸۸: ۹۶). این متون کوشیدند تا رابطه‌ی مغولان را با اسلام بهبود بخشند، آنان را برای توجه به دین اسلام ترغیب و حمایت ایلخانان برای تقویت اسلام را جلب کنند؛ اوج این رویکرد در دوران ایلخانان مسلمان به‌ویژه بعد از غازان خان دیده می‌شود.

جوینی بارها مغولان را لشکریان خداوند می‌نامد؛ در نگاه عظاملک، خداوند به وسیله‌ی این کفار نیرومند، کفاری خطرناک‌تر را برای دین اسلام از میان بر داشته است. در ذکر کوچلک خان می‌گوید که این امیر ترک مسیحی بر مسلمانان استخفاف می‌کرد تا آن‌که «حق سبحانه تعالی شر او را دافع آمد و لشکر مغول بر سر او فرستاد» (جوینی، ۱۳۸۵: ۵۲). جوینی حکایتی مبنی بر احترام اوگتای به پیامبر اسلام می‌آورد، در این حکایت اوگتای می‌گوید که نام او را زیر نام پیامبر اسلام درج کنند (جوینی، ۱۳۸۵: ۱۵۲). عظاملک بی‌طرفی دینی مغولان و آزادی نسبی همه‌ی عقاید در دولت آنان را می‌ستاید (جوینی، ۱۳۸۵: ۱۹) و می‌گوید که به برکت مغولان - گرچه خود کافرند - دین محمدی «تا اقصای دیار کفر و بلاد شرک که بوی اسلام به مشامشان نخورده بود» رسیده است (جوینی، ۱۳۸۵: ۱۴۷). جوینی در زمانی می‌زیست که مغولان به اسلام روی خوشی نشان نمی‌دادند و بیش‌تر به مسیحیت و بودایی‌گری گرایش داشتند، اما بازهم مورخ ایرانی مسلمان از کوشش‌های مغولان در گسترش و حمایت از اسلام تقدیر

می‌کند؛ منکوقاآن را قوی گردانده‌ی دین حق می‌شمرد (جوینی، ۱۳۸۵: ۱۸۱) و بقای او را «رونق اسلام و دین حنفی» می‌داند (جوینی، ۱۳۸۵: ۸۰).

رشیدالدین فضل‌الله در روزگاری مناسب‌تر، برای تقویت شاخصه‌ی اسلامی می‌زیست، ایلخانانی که او وزارتشان را برعهده داشت، مسلمان و حامی جدی اسلام بودند. رشیدالدین در نقد روزگار گذشته از رونق مسیحیت و ضعف مسلمانی در عهد کیوک خان می‌گوید (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۵۷۴) و به‌رغم ابراز ناراحتی از گرایش منکو قآن به مسیحیت، حمایت او از اسلام را قدر می‌نهد (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۵۸۱). رشیدالدین ظهور مغول را برای اسلام مفید و اوج اسلام را در دوران غازان خان می‌داند: «قاعده‌ی تمکن اسلام ثابت و مستحکم گشت و تمام اقوام اویغور و مغول و آذربیرستان را در دایره‌ی اسلام آورد و بت‌خانه‌ها و معابد نامشروع را به کلی برانداخت و روی زمین از مشرکان و مخالفان دین برداخت» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۲۱۵). رشیدالدین همواره با افتخار از غازان به‌عنوان سلطان نام می‌برد؛ عنوانی که برای پادشاهان مسلمان به کار می‌رفت: «پادشاه اسلام، ناصر دین‌الله، سلطان محمود غازان» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۲۰۱). اولجایتو نیز از سوی رشیدالدین «شهنشاه اسلام» خوانده می‌شود (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۱۳)، او در القاب اولجایتو یک‌سر از پیوند سلطان با اسلام می‌گوید: «شهبسوار میادین دین‌پروری، مظهر شعار شریعت نبوی، محیی مراسم ملت مصطفوی، پادشاه دین‌پناه و موعود دفع قصور ملت مسلمانی» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۲).

بناکتی توجه مغولان را به اسلام پاس می‌دارد. او از توجه منکوقاآن به اسلام، به‌رغم گرایشش به مسیحیت می‌گوید (بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۰۰) و مانند دیگر نویسندگان، مسلمانی غازان خان را می‌ستاید و برآمدن او را به اعتقاد علما و پیش‌بینی ستاره‌شناسان پیوند می‌زند که: «پادشاهی بزرگ (می‌رسد)، دین اسلام که مندرس گشته است، به ترتیب و تقویت او باز تازه و تر بشود» (بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۵۴). بناکتی پیوند غازان با اسلام را ازلی می‌داند (بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۵۴) و صحنه‌ای با شکوه از نماز جماعت غازان و سربازان مغول پیش از جنگی بزرگ می‌آفریند (بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۶۰). بناکتی، اولجایتو را نیز به سبب مسلمانی مدح می‌کند (بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۷۶). شاید مهم‌ترین و بدیع‌ترین کار بناکتی در این زمینه طرح غازان در مقام حاکم مسلمان، به‌عنوان اولوالامر باشد. او می‌گوید چون غازان خان اسلام آورده است «اولوالامر عهد باشد، بر جمیع مسلمانان واجب باشد که به دل و دست و زبان مدد و معاونت نمایند» (بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۵۴).

حمدالله مستوفی نیز از دین پناهی و اسلام خواهی ایلخانان متأخر می گوید: «غازان در تقویت دین اسلام کوشید و بتخانه‌ها و کلیساها خراب کرد و به فر دولت ایشان تمامت مغولان به اسلام درآمدند و آفتاب دین محمدی تابان گشت و ظلمت کفر و ضلالت پنهان شد» (مستوفی، ۱۳۶۳: ۶۰۳). مستوفی درباره‌ی دوران اولجایتو نیز می گوید: «در عهد او جهان چون نوعروسی آراسته شد، چون برادرش در تقویت اسلام کوشید و آیین دیگر ادیان منسوخ گردانید» (مستوفی، ۱۳۶۳: ۶۰۶).

وصاف الحضرة نیز به استقبال اسلام آوردن غازان خان رفته است: «پادشاه اسلام غازان ضلالت نود و اند ساله پیراسته، کنائس مجوس و معابد صنم را در مدارس علوم و مساجد اسلام ساخت (وصاف الحضرة، ۱۳۳۸: ۵). تلاش غازان خان برای جبران خلأ وجود دستگاه خلافت در تاریخ وصاف آمده است، پادشاهی که مَهر خود را با نام خداوند و پیامبر آراست (وصاف الحضرة، ۱۳۴۶: ۱۹۸) و به جای تاج، عمامه بر سر نهاد (وصاف الحضرة، ۱۳۴۶: ۲۰۸).

شبانکاره‌ای نشانه‌ی اسلام خواهی مغولان را از زمان اوگتای قآن تعقیب می کند و درباره‌ی قآن می گوید: «اگر اسلام داشتی توانست گفت که سیرت انبیا داشت و سخن‌های او همه موافق دین محمد (ص)، مسلمانان را بر دیگر امم ترجیح دادی و نام محمد (ص) با احترام بردی» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۴۷). داوری شبانکاره‌ای درباره‌ی اوگتای به نظر دقیق نمی آید، البته او در باب اسلام دوستی دیگر حاکمان مغول نیز با تخفیف سخن می گوید، چنان که درباره‌ی کیوک خان که گرایش‌های مسیحی داشت و دیگران از وضعیت مسلمانان در عهدش راضی نبودند می گوید: «مایل به ملت عیسوی بود اگرچه در تقویت دین محمدی تقصیر نکردی» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۵۵). در ماجرای فتح بغداد نیز هولاکو را مایل به مدارا با خلیفه و نگاه داشت حرمت عباسیان می داند؛ گرچه در نهایت به اصرار و تحریک اطرافیان خلافت را برانداخت (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۶۲). شبانکاره‌ای نیز اسلام آوردن غازان خان و اولجایتو را می ستاید و ایلخان مسلمان عصرش، ابوسعید بهادر، را اولوالامر می داند (مستوفی، ۱۳۶۳: ۲۷۵).

۲-۲-۲- زبان و ادبیات: شاخصه‌ی مهم ذهنی هویت ایرانی، زبان و ادبیات بود. مغولان با خط اویغوری و زبان مغولی به ایران آمدند و طبیعتاً کوشیدند تا فرهنگ و زبان خود را حاکم کنند. مغولان در ابتدا از زبان خود استفاده می کردند؛ چنگیزخان در منبر مصلا‌ی عید بخارا به مغولی سخن گفت و برای مردم نیشابور نیز پیام تهدید آمیزی به زبان اویغوری فرستاد (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۳۶۷). با یورش مغول کانون‌های ادب

فارسی در خراسان و ماوراءالنهر از هم پاشید، بزرگانی چون عطار و نجم‌الدین کبری کشته شدند و دربارهای شاعر پرور از میان برداشته شد. شاخصه‌ی مهم زبان و ادب که هویت ایرانی با آن پیوندی تام داشت در معرض تهدید مغولان وابسته به فرهنگ اویغوری قرار گرفت. بهار دوران مغول را «سقوط علم و ادب» می‌دانند (بهار، ۱۳۸۱: ۱۵). در این وضعیت متون تاریخی - ادبی نقش مهمی ایفا کردند. آنان در قالب تاریخ - که مورد توجه مغولان بود - ادب و زبان فارسی را رواج دادند و تقویت کردند. گرچه در این متون رد پای پررنگی از اصطلاحات و لغات مغولی می‌بینیم، باز هم نقش مثبت این آثار در تقویت ادب پارسی غیرقابل کتمان است. این آثار در تاریک‌ترین روزهای زبان و ادب فارسی دریچه‌ای به سوی نور گشودند و مشعل فرهنگ دیرین‌شان را در مرزهای مغولان و در نزدیکی دستگاه حکومت آنان روشن نگاه داشتند.

در این دوران ناظر حضور دو جریان ادبی متشور در کنار هم هستیم؛ نثر فنی و نثر مرسل. نثر فنی که از قرون قبل جریانی نیرومند بود، در عهد ایلخانی دست و پایی زد، محصول درخشان این شیوه تاریخ جهان‌گشای جوینی است. این متن هنر نگارش منشیاانه را در خدمت وصف ویران‌گری مغولان و ایجاد هم‌حسی با مردم ایران قرار داد و عباراتی عاطفی و سوزناک ساخت. دیگر اثر مربوط به نثر فنی در میان متون ادبی - تاریخی عصر ایلخانی، تاریخ وصاف است؛ این متن مصنوع و پیچیده چندان دل‌مشغول تاریخ نیست و بر عبارت پردازی‌های ادبی تکیه دارد؛ کاری که خواندن این متن و استفاده از مطالب ارزش‌مند تاریخی آن را دشوار می‌سازد. این شیوه‌ی منشیاانه‌ی وصاف، در ترکیب با عبارات عربی و مغولی، گاه سیمایی غیرایرانی به تاریخ وصاف می‌دهد.

در مقابل جریان مصنوع، نثر ساده یا مرسل نیز حضور داشت. این نثر در متون ادبی - تاریخی حد میانه را رعایت کرده و با زبانی ساده به روایت تاریخ پرداخته؛ البته دقایق ادبی و لطافت‌های زبانی را فراموش نکرده است. این شیوه مورد توجه خواجه رشیدالدین فضل‌الله و تاریخ‌نگاران مکتب او بود. نثر مرسل با نزدیکی به زبان فارسی آن دوران تأثیر مهمی بر استواری زبان فارسی گذاشت. علاوه بر این رویکرد مثبت این تاریخ‌نگاران به ادبیات ایران و استفاده از اشعار و عبارات ادبی در تقویت فرهنگ ایرانی مؤثر بود. در این آثار ناظر حضور پررنگ اشعار شاعران بزرگ فارسی از فردوسی و خیام تا سعدی هستیم؛ جوینی در تاریخ جهان‌گشا بیش از ۱۰۰ بیت از شاه‌نامه آورده است (علی‌جانی و بزرگ‌بیگدلی، ۱۳۹۲: ۶۲).

شاید بر اثر این تلاش‌ها بود که ایلخانان تا حدی به ادب و فرهنگ فارسی علاقه‌مند

شدند و شاعران و هنرمندان را نواختند. و صاف از بارو شدن علم و ادب در عصر اباقا و نواختن صاحبان نظم و نثر توسط او می‌گوید (وصاف، ۱۳۴۶: ۳۳). شبانکاره‌ای نیز درباره‌ی هنردوستی ایلخان ابوسعید - آخرین ایلخان مغول - توصیف‌های بسیار می‌کند؛ گویا زبان و ادب فارسی در عهد او رونق بسیار گرفته است. او می‌گوید که ابوسعید علاوه بر مغولی فارسی هم می‌نوشت (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۸۶) و به تقویت ادب پارسی می‌کوشید: «سلطان ابوسعید هنرمندان و عالمان را محترم و عزیز داشتی و احیاناً خود نیز شعرهای پارسی متین گفتی» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۷۳).

نتیجه‌گیری

هویت ایرانی با حمله‌ی مغول، به شدت تهدید و تحریک شد و طبیعتاً به تحریک و تهدید مغولان واکنش نشان داد، این واکنش نرم و آرام پس از مدتی توانست بر مغولان تأثیر بگذارد و علاوه بر آن که تهدید هویتی آنان را مرتفع کرد، از آنان حامیانی برای هویت ایرانی ساخت.

در برطرف کردن تهدید مغول و تبدیل آن به فرصت، عوامل متعددی نقش داشتند که یکی از آنها متون ادبی - تاریخی است. این متون به دست افرادی قدرت‌مند نوشته شدند و گفتمان هویت ایرانی در آنها به شدت تقویت شد. نویسندگان این متون را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته‌ی اول نویسندگان گفتمان‌ساز مانند عظاملک جوینی و رشیدالدین فضل‌الله که نقش تألیفی در احیای هویت ملی داشتند و دسته‌ی دوم نویسندگانی که پیرو و مبلغ شیوه‌ی آن دو بودند. این پژوهش چهار شاخصه‌ی برجسته‌ی هویتی را که با کمک متون ادبی - تاریخی از تهدید نجات یافتند و تقویت شدند، بررسی کرده است:

الف) بازسازی آثار تمدنی ویران شده: مغولان تا توانستند تمدن ایرانی را ویران کردند، از شهرهای بزرگ بیابان ساختند و نشانی از آبادی نگذاشتند. متون ادبی - تاریخی نیز تا توانستند با بیان وحشی‌گری مغولان هویت ایرانی را تحریک کردند، سپس با تشویق ایلخانان به آبادگری و قدردانی از تلاش‌های عمرانی آنان کوشیدند تا قدری آب از جوی رفته را برگردانند. در نتیجه مغولان که ویران‌گران مدنیت ایران بودند، خود دست به کار ساختن و آباد کردن بخشی از ویرانی شدند.

ب) ایجاد پادشاهی ایرانی: مغولان با از میان بردن سلسله‌ی خوارزم‌شاهی، یکی از عوامل اتحاد ایران و شاخصه‌های هویت ایرانی را از میان برداشتند. نویسندگان متون

ادبی - تاریخی کوشیدند تا پادشاهان بیگانه‌ی مغول را با اسطوره‌های ایرانی و آداب پادشاهان باستانی ایران پیوند زنند. این متون در این هدف موفق شدند، چنان‌که پادشاهان بیگانه‌ی مغول به رنگ پادشاهان ایرانی درآمدند و شهنشاه ایران شدند و عامل تفرقه، مایه‌ی اتحاد شد.

(ج) دین اسلام: اسلام به‌عنوان دین رسمی ایران، پس از چندین قرن با آسیب و تهدید جدی مواجه شد. مغولان کافرکیش سلسله‌های مسلمان را از میان برداشتند، دستگاه خلافت را نابود، به مقدسات اسلامی بی‌احترامی کردند و از همه خطرناک‌تر، آیین‌های بودایی، بت‌پرستی و مسیحی را رواج دادند؛ دورانی سخت و سنگین بر اسلام گذشت. نویسندگان این متون کوشیدند تا میان مغولان و اسلام آشتی برقرار کنند. در این متون امیران مغول به حمایت از اسلام تشویق شدند و در نهایت این ویران‌گران اساس دین، به لباس سلطان مسلمان حامی اسلام درآمدند.

(د) زبان و فرهنگ فارسی: با حمله‌ی قوم بیگانه‌ی مغول، زبان و فرهنگ فارسی تهدید شد. مغولان مانند هر فاتح دیگری به ترویج فرهنگ و زبان خویش پرداختند. متون ادبی - تاریخی گرچه از زبان و فرهنگ مغولی آسیب دیدند و لغات بیگانه‌ی زیادی در آنها وارد شد، توانستند با تقویت زبان فارسی و تشویق ایلخانان به حمایت از فرهنگ ایرانی، زبان و فرهنگ خود را نجات دهند. رشد زبان فارسی از زمان چنگیز تا ابوسعید واضح است. چنگیز جز مغولی نمی‌دانست و با خط اویغوری مکاتبه می‌کرد، درحالی‌که کیوک‌خان در نامه‌ی معروف به پاپ از زبان فارسی استفاده کرده است. این خط تا زمان ایلخانان متأخر که حامی زبان و ادب فارسی بودند، ادامه یافت و ابوسعید خود به فارسی آموخت و به این زبان شعر سرود.

هویت ایرانی در مقابل حمله‌ی سنگین و بنیان‌کن مغول مقاومت کرد و توانست از این ویران‌گران هویت ایرانی، حامیانی برای خویش بسازد. چنگیزخان که از ایرانیان متنفر بود و «تازیک نتوانستی دید»، در اثر اقدامات نرم و تدریجی فرهنگی جای خود را به ایلخانان متأخری داد که حامیان جدی و مؤثر هویت ایرانی بودند؛ ایلخانانی که به جای کلاه مغولی، عمامه و تاج بر سر می‌نهادند، به جای نیایش تنگری به سوی کعبه به نماز می‌ایستادند، به جای یاسای چنگیزی از شرع اسلامی پیروی می‌کردند، به جای ویران‌گری عمارت می‌ساختند، عید نوروز را برای بر تخت نشستن برمی‌گزیدند و به جای خط و زبان اویغوری، به فارسی توجه داشتند؛ بخشی از این فرآیند هویت‌ساز به دست نویسندگان متون ادبی - تاریخی عصر ایلخانی انجام شد.

منابع

- آزادارمکی، تقی (۱۳۸۶): *فرهنگ و هویت ایرانی و جهانی شدن*، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- استرینگات، تامس (۱۳۸۸): *امپراتوری چنگیزخان*، ترجمه‌ی منوچهر پزشک، تهران: ققنوس.
- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۶): «هویت ایرانی، تعامل ملیت، دین و تجدد»، *هویت ایرانی*، تهران: سوره‌ی مهر.
- اشرف، احمد (۱۳۸۳): «بحران هویت ملی و قومی در ایران»، *ایران: هویت، ملیت، قومیت*، به کوشش حمید احمدی، تهران: مؤسسه‌ی تحقیقات و توسعه‌ی علوم انسانی.
- بارتولد، واسیلی ولادمیروویچ (۱۳۵۲): *ترکستان‌نامه*، ترجمه‌ی کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بشیری، حسین (۱۳۸۲): «ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران»، *ناقد*، ش ۲.
- بناکتی، فخرالدین (۱۳۴۸): *تاریخ بناکتی*، به کوشش جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی.
- بهار، محمدتقی (۱۳۸۱): *سبک‌شناسی*، ج ۳، تهران: زوار.
- بیانی، شیرین (۱۳۹۱): *مغولان و حکومت ایلخانی در ایران*، تهران: سمت.
- بیگدلی، علی (۱۳۸۳): «سیر تحول و تکوین هویت ملی در ایران»، *گفتارهایی درباره‌ی هویت ملی در ایران*، گردآوری و تدوین: داوود میرمحمدی، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات ملی، تمدن ایرانی.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴): *روایت هویت و غیریت در میان ایرانیان*، تهران: فرهنگ گفتمان.
- جوینی، عظاملک بن محمد (۱۳۸۵): *تاریخ جهان‌گشای جوینی*، مقدمه، تصحیح: حبیب‌الله عباسی و ایرج مهرکی، تهران: زوار.
- راسل، برتراند (۱۳۹۰): *قدرت*، ترجمه‌ی نجف دریابندری، تهران: خوارزمی.
- رجبی، پرویز (۱۳۹۰): *سده‌های گمشده*، ج ۶، تهران: پژواک کیوان.
- رضوی، ابوالفضل؛ جودکی، محمدعلی (۱۳۹۳): «انگاره‌های هویت ایرانی در بینش تاریخ‌نگاران‌ه‌ی بناکتی»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، دوره ۲۴، ش ۱۳، صص ۸۰-۵۵.
- ستاری، جلال (۱۳۸۳): *هویت ملی و هویت فرهنگی*، تهران: نشر مرکز.
- سیدامامی، کاووس (۱۳۸۳): «نقش زبان و ادبیات فارسی در شکل‌گیری هویت ملی»، *گفتارهایی درباره‌ی هویت ملی در ایران*، گردآوری و تدوین: داوود میرمحمدی، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات ملی، تمدن ایرانی.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی (۱۳۶۳): *مجمع‌الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۷): *سبک‌شناسی*، تهران: میترا.
- صداقت، فاطمه؛ خورشیدی، زهرا (۱۳۸۸): «بررسی مضامین مذهبی در نسخ خطی جامع‌التواریخ»، *مطالعات هنر اسلامی*، ش ۱۰، صص ۷۷-۹۸.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۹): *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۲، تهران: فردوس.
- (۱۳۹۱): *گنجینه‌ی سخن*، ج ۴، تهران: فردوس.
- علیجانی، محمد؛ بزرگ بیگ‌دلی، سعید (۱۳۹۲): «نمودهای برجسته‌ی هویت ایرانی در تاریخ جهان‌گشای جوینی»، *کهن‌نامه‌ی ادب پارسی*، س ۴، ش اول، صص ۶۸-۵۳.
- فروزان‌فر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۳): *تاریخ ادبیات ایران*، به کوشش عنایت‌الله مجیدی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.

- فرهادپور، مراد؛ میلانی، ندا (۱۳۸۴)؛ «بازنمایی غرب در نشریات دانشجویی»، *نامه‌ی علوم اجتماعی*، ش ۲۶، صص ۹۷-۱۲۱.
- فضل‌الله همدانی، خواجه رشیدالدین (۱۳۷۴)؛ *جامع‌التواریخ*، به کوشش بهمن کریمی، تهران: اقبال.
- قادری، حاتم (۱۳۸۳)؛ «عوامل و عناصر هویت‌ساز در عصر ارتباطات»، *گفتارهایی درباره‌ی هویت ملی در ایران*، گردآوری و تدوین: داوود میرمحمدی، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات ملی، تمدن ایرانی.
- محسنی، زهره؛ فیاض‌انوش، ابوالحسن (۱۳۹۲)؛ «دستاورد حافظان فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی در دوره‌ی ایلخانی»، *تاریخ، فرهنگ و تمدن اسلامی*، س ۴، ش ۱۲، صص ۲۴-۷.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴)؛ *تاریخ گزیده*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- معلوف، امین (۱۳۸۱)؛ *هویت‌های مرگ‌بار*، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- معینی‌علمداری، جهانگیر (۱۳۸۳)؛ «هویت، تاریخ و روایت در ایران»، *مجموعه مقالات ایران: هویت، ملیت، قومیت*، به کوشش حمید احمدی، تهران: مؤسسه‌ی تحقیقات و توسعه‌ی علوم انسانی.
- منهای سراج جوزجانی، ابوعمرو (۱۳۹۱)؛ *طبقات ناصری*، کابل: بنیاد فرهنگی جهانداران غوری.
- نسوی، محمد بن احمد (۱۳۸۴)؛ *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*، تصحیح و مقدمه: مجتبی مینوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- وصاف، شرف‌الدین عبدالله (۱۳۳۸)؛ *تاریخ و صاف الحضرة*، تهران: کتاب‌خانه‌ی ابن‌سینا.
- ----- (۱۳۴۶)؛ *تحریر تاریخ و صاف*، به قلم عبدالحمید آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- هال، مری (۱۳۹۲)؛ *امپراتوری مغول*، ترجمه‌ی نادر میرسعیدی، تهران: ققنوس.
- Jenkins, Richard (2008); *Social Identity*, London And New York: Routledge.